بسم الله الرحمن الرحیم

درباره‌ی اخراجی‌ها ۳

«سیلوستر استالونه» وقتی «رمبو۱» را معرفی کرد، در واقع آغازگر جریانی شد که بعدها به سیر «ماچو»ها مشهور می‌شود، عَلَم گردن کلفتان در برابر قهرمانان ملی هم‌چون «چه‌گوارا». این یک برنامه‌ی مهندسی شده‌ی دقیق می‌تواند باشد که برای به جریان انداختن یک مفهوم یا یک ایمیج در اذهان عمومی بسیار عالی جواب می‌دهد. فرض کنید بخواهید مفهومی جدید را به نام «Alien» معرفی کنید. چه می‌کنید؟ من می‌گویم؛ اول از نفی‌اش شروع می‌کنید. یعنی خیلی منطقی و باورپذیر یک چیز را که نیست، می‌گویید نیست. هجوش می‌کنید، طنزش می‌کنید و این‌جاست که یک ناموجود، موجود می‌شود. بعد یک کارگردان شجاع پیدا می‌شود و جدای همه‌ی حرف و حدیث‌ها یک فیلم جدی درباره‌ی این «بیگانه» می‌سازد. آهسته آهسته موضوع سر زبان‌ها می‌افتد و کار را به جایی می‌رساند که دولت آمریکا یک مرکز در nasa برای شناسایی این فضایی‌های ناشناخته تأسیس می‌کند. رسانه‌ها به بحث‌های جدی(!) در این‌باره می‌نشینند و در نهایت ارتش، ملزومات مقابله با حمله‌ی احتمالی بیگانگان فضایی را مهیا می‌کند؛ شاید یک مرکز جدا هم به آن تخصیص داد. و رسانه‌ها هم‌چنان، حداقل سالی یک فیلم در رابطه با این سوژه تولید می‌کنند تا موضوع فراموش نشود. و جالب‌تر این‌که مجلات زرد و وبلاگ‌های اینترنتی هم به شایعاتی درباره‌ی بشقاب‌پرنده‌ها و مشاهده‌ی موجودات فضایی دامن می‌زنند تا در نهایت با یک فرضیه-ی مسلم روبه‌رو باشیم: وجود بیگانگان فضایی.

سطور بالا هرچند سنگین بزند، یا به نظر مغرضانه بیاید. شاید بی‌مدرک باشد یا حاصل تصورات یک وبلاگ‌نویس، اما اتفاقی است که وجودش را سیر فیلم‌های «موجودات بیگانه» هم‌چون skyline، aliens۱&&۲&۳، مردان سیاه‌پوش، Direct۹ و از این دست تصدیق می‌کند. ما با کلمه‌هایی چون خون‌آشام‌ها، گرگ‌نماها، جادوگرها و حتی هولوکاست آشناییم. از کجا؟ چطور؟ مقولاتی که هیچ دخلی به زندگی عادی ما پیدا نمی‌کند. این‌ها حاصل هر نوع نیازی که باشند و یا برآورنده‌ی هرگونه منافعی برای سازندگان‌شان، در این اصل مسلم‌اند که تبدیل به سیر موضوعی شده‌اند، و عجب نباشد اگر توی همین مملکت و از زیر دست صدا و سیمای همین جمهوری ادامه پیدا کنند. سریال‌های ماه مبارک رمضان را دیده‌اید؟ چه شباهت‌هایی با ماوراء ساخته‌های غربی دارند؟

و اما این‌که این سیاهه‌ها چه دخلی به «اخراجی‌ها ۳» پیدا می‌کند. سه‌گانه‌ی اخراجی‌ها را پیش‌تر از این‌که به عنوان یک فیلم از یک فیلم‌ساز ببینم، شروع و تعریف اولین سیر جدی سینمای ایران می‌دانم. چه عامدانه، چه غیرش. کاری که مسعود ده‌نمکی با پرداخت این سه انجام داد، وارد کردن فرضیه‌ی اصالت جبهه و همان جمله‌ی معروف امام(ره) بود که از جنگ به عنوان یک منبع ارزشمند یاد می‌کرد. برای اولین بار زندگی واقعی مردمی که نه دغدغه‌ی عشق‌های مثلثی دارند و نه دردهای مرفه‌کش به نمایش درآمد تا معلوم شود که زندگی مردمی که با انقلاب و جنگ پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند، بی آن‌ها معنا نمی‌شود. برای اولین بار مردم مردم‌اند. نه فرشتگان زمینی که در هیئت دولت مصور شوند و نه بدذاتان قسم‌خورده که به بنده-گی شیطان با فرشته‌ها دست و پنجه نرم کنند. خلاصه قصه، دیگر قصه خیر و شر نیست. قصه‌ی مدرن آدم‌های واقعی است، آن هم در زمانه‌ای که تشخیص به شهادت ختم می‌شود.

من هیچ‌گاه جبهه نبوده‌ام و به گمانم، هیچ‌وقت هم نتوانم به واقع درک‌اش کنم. اما خوب می‌دانم که جبهه کرامت داشت، چرا که حق و باطل‌اش مبین بود. اما دوره‌ی پس از جنگ نه. جبهه مانند یک مسجد بود. مکان بود، اما آدابی داشت که فقط در جبهه بود. بسیجی در جبهه معنا پیدا می‌کرد و این از آن‌ش بود که جدای از که بودن و چه‌کاره بودن هدف فتح بود، در خون یا در اسارت یا در آزادی. اما بعد وضع فرق کرد. آدم‌هایی که بر یک اصل مشترک، بر یک دوستی مشترک-خودی- و یک دشمنی مشترک-غیرخودی- متحد بودند، حالا میان هیاهوی کسانی که خودی و غیرخودی‌شان معلوم نبود، دوستی و دشمنی‌شان معلوم نبود، گیر کرده بودند. حالا کسانی روی کار آمده بودند که به اصول مشترک کاری نداشتند، بلکه به اصول متشابه برخورده بودند. همان‌طور که حاجی گرینف به دباغ متشابه‌تر بود تا به دسته‌ی اخراجی‌ها. هر چند یکی جبهه بوده و یکی هنگامه‌ی جنگ فلنگ را بسته بود و رفته بود آن‌ور هیاهوی جنگ. این دو متشابه بودند و این کاملاً مشخص بود.

اخراجی‌ها برای این اتفاقات پشت سر گذاشته یک نسخه پیچید: تعریف ایران در تعامل با جنگ. این که مردم‌ش در جنگ‌ش چه کردند، در اسارت‌ش چه کردند و حالا دعوت به این‌که همان را در بعد از جنگ‌اش بکنند. این سیری است که در اخراجی‌ها برای اولین بار به صورت مستمر تعریف شد و بعدتر هم شاهد مجموعه‌ای بودیم به عنوان «نابرده‌رنج» که به تأسی از اخراجی‌ها جزو پرطرفدارترین‌های رسانه‌ی ملی شد.

اخراجی‌ها به‌خلاف زعم خیلی‌ها که به اصالت بخشیدن بر شخص‌ها اصرار داشتند، به اصالت جبهه می‌پرداخت و شرایطی که جنگ آفریدگارش بود. اخراجی‌ها با تمام ضعف‌هایی که از حیث فیلم بودن داشت، اما یک استارت خوب بود که با پایان اخراجی‌ها ۳ تازه شروع می‌شود.

ضعف قصه مسلم بود. مخصوصاً در همین قسمت سوم. دچار ضعف مخاطب شمولی بود از حیث پیش‌آشنایی و در ضمن این‌که به روایت مدرن گرایش شدید داشت. چیز تازه‌ای در فیلم نبود، اما برای فیلم بود. یعنی یک سری مسائل درونی شده که در سینما واپس مانده بودند، اینک با توسل به پیش-آشنایی مخاطب برای اولین بار نمایانده می‌شدند. و مهم‌ترین بخش این سه‌گانه، همان قسمت سه بود که نسبت بعد از جنگ را با جنگ به تعریف می-نشست. کارگردان بیش از این‌که خود را گرفتار تعریف‌های دست و پاگیر «هنرمند» از نگاه این زمانه کند، دغدغه‌ی گفتن دارد و از این رو هیچ باکی ندارد از این‌که فیلم را به یک فیلم موزیکال و به تعریف بعضی‌ها «فیلم هندی» تبدیل کند. در نوع انتخاب بازیگر هم این مشهود است، از امین حیایی استفاده کرده است و شریفی‌نیا و هاشمی و حتی‌تر از بهنام صفویِ عاشقانه خوان در فریادِ شعر محمد حسین جعفریان. یعنی به اصول مشترک، کسانی را که یک لحظه‌شان را هم مخاطب کنار هم نمی‌توانست تصور کند، آورده است کنار هم جلوی پرده سینما. اصول مشترک، اتحاد می‌آفریند.

حرفی برای گفتن‌ام نمانده، چرا که این جستاری در فیلم بودن اخراجی‌ها نبود، که بررسی آن از حیث یک جریان بود. باقی فسانه است.

پورخسروانی

۱۲ مرداد ۱۳۹۰